

شهيد غلام ديبادين



ازتباير علی
سمايه جامع سرداران و دوازدهم استان بوشهر

نام پدر	عباس
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۹/۰۲
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۱۲/۲۳
محل شهادت	سرپل ذهاب
مسئولیت	فرمانده دسته
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	کنخک جنوبی

زندگینامه

زندگینامه شهید

تقدیم به لاله پرپر شده و شقایق گلگون دشت کربلای ایران شهید دیبادین که با نثار خود برگ زرینی در تاریخ منطقه دشتی و استان بوشهر از خود بر جای گذاشت و با نثار خون خویش حیات دوباره به رگهای جامعه تزریق کرد.

غلام دیبادین فرزند عباس در سال ۱۳۴۶ در روستای گنخک جنوبی بخش کاکی دیده به جهان گشود، وضعیت اقتصادی خانواده دیبادین مانند سایر مردم منطقه در آن روزگار به سختی می گذشت. او در همان آغاز با تنگدستی و مشکلات دست و پنجه نرم کرد. دوران کودکی را در کنار خانواده با همکاری کردن به پدر و مادر در کار کشاورزی گذراند. همین که به سن ۶ سالگی رسید وارد دبستان کوچکی در روستای گنخک گردید، ایشان در مدرسه شاگرد ممتاز و فعالی بود که همواره مورد تشویق و تقدیر معلمان قرار می گرفت، علاوه بر آن از نجابت و بزرگ منشی خاصی برخوردار بود که این صفات در اخلاق و رفتارش کاملاً مشخص بود.

در تابستان ها که مدرسه تعطیل بود شهید به کار بنایی و استخراج سنگ ساختمانی از معدن سنگ روستا و انتقال آن به روستا های اطراف می پرداخت، شخص پر تلاش و پر کاری بود، در کارهایش همیشه مواظب بود که حق کسی بر گردنش باقی نماند و کارهایی را به وی محول می شد به نحو احسن انجام می داد. شهید دیبادین به علت تنگدستی و گرفتاری ناشی از تحمل خرج و مخارج خانواده نتوانست ادامه ی تحصیل دهد و تا کلاس پنجم ابتدایی بیشتر به مدرسه نرفت. در سال های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ با وجودیکه در عنوان نوجوانی بود دوشادوش سایر مردم در تظاهراتها و راهپیمایی ها شرکت داشت، در اغلب جلساتی که به مناسبت های مختلف در جریان انقلاب اسلامی تشکیل می گردید شرکت فعال داشت.

تا اینکه با پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی در سال ۵۹ ایشان به فرمان رهبر فقید انقلاب اسلامی مبنی بر شرکت جوانان در بسیج مستضعفین جهت دفاع از ارزش های انقلاب ایشان به عضویت گروه مقاومت روستا در آمد و به صورت افتخاری در این نهاد مقدس مشغول به خدمت شد، ایشان به همراه دوستان دیگر شب ها برای حفظ آرامش و امنیت و دفاع از دست آوردهای انقلاب به پاسداری و نگهبانی می پرداخت.

در سال ۶۲ جهت اعزام به جبهه راهی پادگان آموزشی گردید و پس از طی دوران آموزشی راهی جبهه غرب کشور در کردستان گردید و پس از ۳ ماه نبرد با منافقین و نیروهای بعثی در شهرهای مختلف کردستان برای بازدید از خانواده و اقوام به روستا بازگشته نگامی که از جبهه بر می گشت با بیان خاطرات از جبهه ها موجب تشویق و دلگرمی سایر هم ولایتی ها برای اعزام به جبهه ها می شد، از آن جایی که ایشان علاقه ی زیادی به جهاد و حضور در سنگر ها داشت اخبار و گزارشات مربوط به جنگ را دنبال می کرد و هر گاه احساس می کرد که جبهه ها به نیرو نیاز دارد علاوه بر اینکه خودش اعزام می گردید تعدادی از دوستان و اقوام را نیز به رفتن تشویق می کرد. برای دومین بار در زمستان ۶۳ به همراه تعدادی از همزمان از بسیج کاکی با بدرقه ی گرم مردم این منطقه عازم جبهه ها گردید و پس از حدود ۲ ماه نبرد با مزدوران بعثی به همراه همزم و همسنگرش شهید حسین زائری در جبهه غرب کشور بر اثر بمباران هواپیماهای دشمن به فیض عظمای شهادت رسیدند که پیکر های مطهر این عزیزان در آخرین روزهای سال ۶۳ به زادگاهشان منتقل گردید و بر دوش هزاران نفر از مردم شهید پرور منطقه همچون دو گل پرپر شده تشییع و در روستای گنخک جنوبی به خاک سپرده شدند.

«روحش شاد یادش گرامی

باد»

شهید دیبادین: این جنگ برای ما یک نعمت است ما باید برای همه الگو شویم در این جنگ که جنگ اسلام و کفر است.

مشخصات پدر شهید غلام دیبادین

نام: عباس

نام خانوادگی: دیبادین

تاریخ تولد: ۱۳۰۸

محل تولد: گنخک

شغل: زراعت

زندگی‌نامه

مشهدی عباس دیبادین فرزند مرحوم غلام زایر محمد ساکن روستای گنخک جنوبی در سال ۱۳۰۸ در همین روستا متولد گردید. در ایام جوانی برای کار و امرار معاش به کشور بحرین مسافرت کرد بعد از مدتی به وطن باز گشت. با دختری نجیب و پرهیزکار از اقوام خود که ساکن مسیله ی فخری بودند ازدواج نمود که حاصل این زندگی مشترک فرزندان برومند به نامهای: حسین، علی، مجید، رسول و غلام بود که غلام دیبادین یکی از این غیور مردان خطه دشتی در سال ۶۳ در جبهه حق علیه باطل به شهادت رسید. همچنین ۳ فرزند دختر به نام های: رباب، کنیز و سکینه دارد.

مشهدی عباس فردی مخلص و با ایمان، دوست دار اهل بیت عصمت و طهارت می باشد که عمری را با نوحه خوانی و پامنبری و ذاکری در مجالس تعزیه امام حسین(ع) سپری نموده است.

ایشان با فقر و نداری در آن روزگار فرزندان خود را تربیت نمود و چنان آنان را با آداب و مسایل شرعی و دینی آشنا کرد که همه ی فرزندان از این نظر زبانزد خاص و عامند.

بسیار روحیه عالی دارد که این روحیه نشان از عمق ایمان و اعتقاد وی است، در اکثر مجالس با سخنان نغز و حکایات شیرین نظرات همه را به سوی خود جلب می کند و در عین حال این سخنان همیشه با پند و اندرز و نصایحی همراه است، گاهی اوقات نیز داستان های شیرین از زندگی معصومین(ع) برای دیگران نقل می کند. اکنون در آبدان سکونت دارد.

مشخصات مادر شهید غلام دیبادین

نام: فاطمه

نام خانوادگی: مرادی

نام پدر: علی

تاریخ تولد: ۱۳۰۷

محل تولد: مسیله ی فخری

زندگی‌نامه

فاطمه مرادی فرزند مرحوم علی زایر مراد اهل روستای مسیله ی فخری در سال ۱۳۰۷ در همان روستا متولد گردید. دوران کودکی را در دامن خانواده ای نجیب و پارسا در همان روستا سپری کرد. در ایام جوانی با مشهدی عباس دیبـــــادین ازدواج می نماید. یکی از فرزندان ایشان به نام غلام دیبادین در سال ۶۳ در جبهه سر پل ذهاب به شهادت رسید، او برای پرورش و تربیت فرزندان متحمل زحمات زیادی گردیده است و بارها به زیارت امام هشتم(ع) مشرف گردیده و اکنون در شهر آبدان به همراه پدر شهید به سر می برد.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء والصدیقین

«این وصیت نامه هایی که این عزیزان (شهیدان) می نویسند مطالعه کنید ۵۰ سال
(امام خمینی) عبادتند».

با سلام و درود به امام عصر و نائب بر حقش و شهیدان گلگون کفنان اسلام و ملت شهید پرور و قهرمان ایران وصیت نامه ام را شروع می کنم. اکنون که تا این سن و سال رسیده ام نتوانسته ام نه کاری برای خدا و خلق او انجام دهم و حال با کوله باری از گناه می روم تا شهادت را که سعادت من است نصیب این بنده ی حقیر شود و کاری برای خلق خدا کرده باشم گرچه نمی توانم کاری برای خدا کنم امیدوارم که عنایت خدا شامل حالم شود و با این بنده ی حقیر خداوند از در رحمت در آید خداوند ا_____ را به جلالت قسم می دهم که مرا شهادت نصیب بفرما. خدایا به تمامی ملت مسلمان نیرویی بده که بتوانند به کارهای خیر خویش عمل نمایند. خدایا به همه ی نیروهای فعال ملت ایران به مسؤولیت و هدفی که دارند واقف گردان .

ای برادران و خواهران امام را دعا کنید و آنرا تنها نگذارید امام کشتی نجات و راه او راه حسین است و برای تمامی محرومین امید خداوندی است و ولایت فقیه را فراموش نکنید و او را همراهی کنید که آنان وارثان انبیا ﷺ هستند و ملت ایران را به بلندی شرافت برده و خواهند برد جبهه ها را خالی نگذارید که این جنگ برای ما یک نعمت خداوندی است ما باید برای همه الگو شویم در این جنگ که جنگ اسلام و کفر است. مسجد ها را که سنگرهای اسلام است خالی نگذارید که همه ما در مسجدها به خداوند قرب و منزلت پیدا می کنیم همیشه در همه حال برادر و خواهر یکدیگر باشید و هیچ فرقی بین یکدیگر نباشید که هدفمان یک هدف است که آن اسلام و مکتب توحید است. در پایان چند وصیت به پدر و خانواده ام خصوصاً مادر عزیزم دارم که به خاطر فاطمه زهرا مرا حلال کند تا خداوند از او راضی شود گرچه شما را پیش از حد ناراحت و اذیت کردم ولی از شما مادرم این انتظار را دارم که _____ را عروسی من (فرزندت) می باشد شاد و در عروسی من شربت و شیرینی پخش کرده و به مردم و کسانی که به عروسی من آیند خوش آمد و تبریک بگوئید.

پدرم، گرچه می دانم دلت می خواست عصای دستت شوم ولی مسئله اسلام از این کار بیشتر ارزش دارد و مرا حلال کن و می روم در بهشت جایت را پیدا کنم برادرانم قدر یکدیگر را بدانید که شما باید اسلحه مرا بردارید و خون مرا از دشمنان اسلام بگیرید و همیشه در کارهایتان با یاد خدا باشید.

خواهرانم زینب گونه باشید و حاجبتان را حفظ کنید که حاجبتان از خون ما برای دشمن بیشتر وحشت و هراس آور می باشد از شما تمامی اهالی محل حلالیت می طلیم مرا حلال کنید از برادرانم می خواهم که از طرف اهالی محل برای من حلالیت طلب کنند و اگر بدهی دارم رد کنند.

غلام دیبادین

مصاحبه

پدر شهید میگویند: شهید دیبا دین خوش اخلاق، خوش رفتار و انقلابی بود، همیشه آرزوی شهادت داشت و می گفت که این صحنه جنگ تمام می شود و اینها همه امتحان الهی است و فرا دیگر پشیمانی سودی ندارد، فردا که جنگ تمام شد ما باید در مقابل نسل آینده سربلند باشیم. یکبار به جبهه ی کردستان اعزام گردید هنگامی که بر گشت از ناحیه ی دست و پا مجروح شده بود چند مدتی استراحت کرد و گفت ماندن در خانه فایده ای ندارد در صورتی که جبهه ها اکنون به وجود من نیاز دارد و برای بار دوم به جبهه اعزام گردید، این دفعه به منطقه ی غرب کشور سر پل ذهاب رفت بعد از چند مدتی که خبر شهادت ایشان را شنیدیم ما نیز به حکم اینکه پدر بودیم و عزیزی را از دست می دادیم ناراحت شدیم ولی خدا را شکر کردیم که توانسته بودیم فرزند پاکی تربیت نماییم که در این راه برود و به راه خدا و امام حسین تقدیم کردیم.

از مسایل دینی خیلی آگاهی داشت و رعایت می نمود، همیشه نماز را سر وقت می خواند از زمان نوجوانی که روزه گرفتن بر او واجب نبود در گرمای طاقت فرسای تابستان روزه می گرفت.

به پدر و مادر خیلی احترام، با همه مردم خوش رفتار بود هر وقت که به جبهه اعزام می شد او را تا کنار جاده بدرقه می کردیم و می گفتیم برو به دست خدا هر چه خدا بخواهد ما هم تسلیم خواهیم بود.

تا قبل از اعزام به جبهه گاهی کشاورزی می کرد، گاهی هم با کمپرسی ها سنگ بار می کرد، ما برای بار کردن سنگ با همدیگر به کوه های اطراف گنخک، جاشک و آبدون می رفتیم.

بسیار پر کار و پرتلاش بود به مادرش سفارش می کرد که تو باید مانند حضرت زینب(س) صبور و مقاوم باشی و اجر و ایمانت را ضایع نسازی.

هنگامی که سر کار می رفت همیشه نیم ساعت زودتر می آمد مقداری دیـــــرتر می رفت و با جدیت تمام کار می کرد، نسبت به کسب روزی بسیار حساس بود.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران